بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 25/02/92

جلسه 885

نکتة من المباحث السابقة: بحث به اینجا رسید که ما در حدیث رفع این نظریه را انتخاب کردیم که مفاد حدیث رفع رفع مذکورات تسعه هست از عالم مسئولیت وذمه مکلف، مفاد حدیث رفع نفی تبعه هست از مکلف ولذا دلیل بر ارتفاع تکلیف در این موارد نیست، ما منکر نیستیم که مثلا در مورد اضطرار حرمت برداشته شده وحلال است آن فعلی که انسان به آن مضطر است ولی این مدلول مطابقی حدیث رفع نیست بلکه دلیلهای دیگری دارد مثل ما من شئ محرم الا وقد احله الله لمن اضطر الیه، اما مفاد حدیث رفع صرفا نفی تبعه هست، ولذا در مورد نسیان ثمره عرض ما ظاهر می شود، در مورد نسیان مثل نسیان غصب که انسان وضو می گیرد با آبی که ناسی یا غافل است نسبت به غصبی بودن آن، آقای خوئی فرموده تکلیف ناسی وغافل ومعتقد به عدم لغو است چون امکان باعثیت وزاجریت در حقش نیست، کسی که معتقد است این آب غصبی نیست نهی از تصرف در این آب به او قابل وصول نیست واثری ندارد ولذا به خاطر لغویت حرمت غصب از او رفع می شود واطلاق امر به وضو شاملش می شود ووضوی او صحیح است، وهمینطور رفع النسیان می گوید تکلیف ناسی واقعا رفع شده، ما قرینه ای نداریم که بگوئیم رفع تکلیف ناسی رفع ظاهری است.

اقول: به نظر ما هر دو وجه ناتمام است، اما لغویت تکلیف ناسی این را بارها عرض کرده ایم که اطلاق مؤونه زائده ندارد، وبه تعبیر حضرت امام شمول خطابات قانونیه نسبت به که اثر فعلی ندارد لغو نیست، مثلا از زعیمی تقاضا می کنند که برای نوزادهای پسر متولد در زایشگاه قم در روز عید غدیر نام بگذارید او هم می گوید وضعت اسم علی لکل مولود فی هذا الیوم فی قم، او چه بسا می داند که برخی از این نوزادها در شرف مرگند ونام گذاری برای آنها هم هیچ اثری ندارد، اما مستهجن است که بیاید استثناء بزند، مگر کلفت زائده ای را تحمل می کند که بخواهد اسم بگذارد برای همه این نوزادها، ولو این نام گذاری در مورد چند نفر هیچ اثر عملی ندارد این مهم نیست، اثر فی الجمله کافی است.

بله انصراف خطاب تکلیف به این است که بعد الوصول قابل باعثیت وزاجریت باشد، این انصراف خطاب تکلیف است، این هم به ملاک لغویت نیست، بلکه انصراف دارد خطابی که می گوید باید مردم استهلال کند اول ماه به کسانی که چشم دارند از انسانهای اعمی منصرف است، یا خطاب اینکه در فلان روز راهپیمایی کنید از کسی که توانائی راه رفتن ندارد منصرف است، این انصراف خطاب بعث است الی ما یمکن الانبعاث الیه بعد وصول خطاب التکلیف، چون غرض از خطاب تکلیف باعثیت علی تقدیر الوصول است، ولذا ما می گوئیم خطاب تکلیف از عاجز منصرف است خلافا للسید الامام البته نه به ملاک لغویت بلکه به ملاک انصراف وبه ملاک مقیدهای لفظی لایکلف الله نفسا الا وسعها، اما از ناسی منصرف نیست چون بیش از این ما ظهور وارتکازی نداریم که خطاب بعث چون به غرض وصول به مکلف جعل می شود باید بعد از وصول امکان باعثیت ومحرکیت آن مکلف را داشته باشد، محرکیت علی تقدیر الوصول این غرض تعلیقی در مورد ناسی هم صدق می کند، غرض از جعل تکلیف که شامل این ناسی می شود این است که لو وصل الیه لحرکه یعنی لو وصل الیه صغرویا وکبرویا، یعنی وصل الیه این حکم فعلی به اجتناب از این آب معین.

 اینکه آقای خوئی فرموده شمول تکلیف نسبت به ناسی لغو است اگر بخواهیم لغویت را مطرح کنیم باب جدیدی در فقه باز می شود، مثلا همین آب مغصوب که آقای خوئی فرموده در موارد جهل تصرف در او حرمت واقعیه دارد، چون جاهل یعنی جاهل متردد وبسیط نه جاهل غافل وجاهل مرکب چون جاهل مرکب از نظر آقای خوئی مثل غافل است، پس مراد جاهل شاک است وجاهل شاک امکان احتیاط دارد پس لغو نیست جعل خطاب نهی در مورد او، عرض می کنیم جناب آقای خوئی خیلی از موارد امکان احتیاط نیست چون مثلا آب منحصر است به همین چطور احتیاط بکند؟ باید وضو بگیرد، پس باید بگوئید خطاب نهی ساقط است چون امکان احتیاط نیست، یا گاهی اماره قائم می شود بر وجوب یک فعلی که فی علم الله حرام است حالا وجوب شرعی یا وجوب عقلی از باب اینکه مقدمه منحصره واجب است مثلا، خوب بقاء حکم واقعی وحرمت واقعیه چه اثری دارد؟ من که طبق حجت ظاهریه باید این حرام واقعی را مرتکب شوم، چون اماره دارم بر وجوبش یا استصحاب وجوب دارد یا مقدمه منحصره یک واجبی است، یا در موارد دوران امر بین محذورین بقاء حکم واقعی چه اثری دارد، چون حسن احتیاط هم که در آن امکان ندارد، در همه اینها باید ملتزم بشوید که حکم واقعی بقائش لغو است، آنوقت هر خطاب تکلیفی باید دهها قید بخورد واین عرفی نیست که بگوئید کسانی که امکان انبعاث بالفعل ولو به نحو انبعاث احتیاطی دراند آنها فقط مکلفند، آیا این اطلاق استهجان عرفی دارد یا اینجور تقیید ها؟ قطعا این اطلاق استهجان عرفی ندارد، که اگر مولا این قید را نزند قطعا خطابش مستهجن عقلائی نیست.

می ماند آن رفع النسیان که توضیح دادیم که یعنی نسیان برای مکلف تبعه ندارد نه اینکه آن فعلی که نسیان کردید غصب بودنش را حرام نیست.

راجع به شمول حدیث رفع نسبت به احکام ضمنیه، یعنی اگر من مثلا جزئی را در نماز فراموش کردم یا از روی اضطرار ترک کردم نسب الی جمع کثیر من الاعلام وصرح به صاحب الکفایة وسید الامام که حدیث رفع رفع می کند این جزئیت را در حال نسیان یا اضطرار.

البته صاحب کفایه در یک بحثی فرموده اگر مکلف عاجز بشود از اتیان یک جزئی مثل عاجز شود از قرائت فاتحة الکتاب اینجا استثناء ما می گوئیم نمی شود با حدیث رفع ما لایطیقون جزئیت فاتحة الکتاب را رفع کنیم چون خلاف امتنان است، چون اگر شما جزئیت این فاتحة الکتاب را رفع نکنید در حق این عاجز عاجز می گوید الحمد لله ما مکلف بودیم به نماز با فاتحة الکتاب که عاجز ومعذوریم، اگر به این مکلف بگویند که جزئیت فاتحة الکتاب را از تو برداشتیم یعنی باید برخیزی نماز بدون فاتحة الکتاب بخوانی این خلاف امتنان است، حدیث رفع رفع کلفت می کند نه وضع کلفت، اینجا که وضع کلفت شده بر این مکلف، اما در سائر فقرات اینطور نیست مثلا رفع ما استکرهوا علیه چون استکراه یعنی نباید زیر بار اکراه بروی چون شارع می توانست بگوید ولو اکراه می شوی بر ترک سوره حمد در نماز مثلا ولی باید سوره حمد را در نماز بخوانی، آنجا امتنان این است که جزئیت این سوره فاتحة الکتاب را در حال نماز بردارند چون اگر برنمی داشتند من مجبور بودم تحمل کنم ضرر را ونماز کامل بخوانم رفع ما استکرهوا علیه آمد گفت لازم نیست نماز کامل بخوانی، این موافق با امتنان است، او نماز کامل را از دوشم بر می دارد بعد خطاب اقم الصلوة می گوید نماز بدون فاتحة الکتاب را که باید بخوانی اما این را اقم الصلوة می گوید، اما در مورد عجز از یک جزئی یا یک شرطی اینجا دیگر اینکه رفع ما لایطیقون بیاید بخواهد رفع جزئیت کند از این جزء غیر مقدور این اثری جز اینکه بگوید انت مکلف بالمقدار المقدور من الصلاة اثر دیگری ندارد واین خلاف امتنان است.

اقول: این فرمایش صاحب کفایه اتفاقا به نفعمان هست واز این استفاده خواهیم کرد، اما ایشان باید تفصیل می داد بین عجز عرفی وعجز عقلی، در عجز عقلی این فرمایش درست است، مثل فاقد الطهورین که نه آب دارد ونه خاک شما که می آیید شرطیت طهارت را بر می دارید نسبت به او این معنایش این است که بلند شو بدون طهارت مائیه وترابیه نماز بخوان این وضع کلفت می کند بر او، ولی مواردی که عجز عرفی هست یعنی موارد حرج آنجا اگر رفع ما لایطیقون نبود من باید تحمل حرج می کردم واین کاری را که عرفا توان انجامش را ندارم تحمل سختی می کردم وانجام می دادم، اصلا ما لایطیقون ناظر به همین مورد است والا مورد عجز عقلی که امتنان معنا ندارد که ما در موارد عجز عقلی تکلیف به دوش شما نگذاشتیم خوب تکلیف می گذاشتید کسی که نمی توانست انجام دهد فائده اش چه بود، لذا تقاضای رفع ما لایطاق عقلی هم از خدا زشت وبی ادبی است چون قبیح است که خدا به ما بگوید طر الی السماء بدون الطیاره وبعد معنای ربنا لا تحملنا ما لا طاقة لنا به این باشد که خدایا کار قببیح نکنی این جور تقاضا کردن نسبت به خدا زشت است، پس آن عدم طاقت عرفیه را می گوید ربنا لاتحملنا ما لا طاقة لنا به واین چرا خلاف امتنان باشد؟ خوب اگر نبود رفع ما لایطیقون من مجبور بودم نماز با فاتحة الکتاب بخوانم ولو به اینکه مشکلات زیادی را مجبورم تحمل کنم ولی رفع ما لایطیقون می گوید لازم نیست، هیچ فرقی بین ما لایطیقون با رفع ما استکرهوا علیه ورفع ما اضطروا الیه نیست چون اگر بخواهی دقی حساب کنی آنها هم همینجور است، مثلا در ما استکرهوا علیه اکراه هم دو جور است اکراه گاهی به حد الجاء می رسد وکذلک اضطرار هم گاهی به حد جبر می رسد وسلب اختیار می شود از مکف، این موارد را که ما بحث می کنیم مال جائی است که سلب اختیار نشود تا امتنان معنا داشته باشد.

اما راجع به اصل مطلب که حضرت امام هم فرموده اند، راجع به رفع الخطاء والنسیان خیلی برای امام واضح است می گویند هم تطبیق می کند بر ایجاد مانع نسیانا یا خطأ این خطا ونسیان کالعدم است، وهم تطبیق می کند بر ترک جزء، در رفع ما اضطروا الیه یا رفع ما استکرهوا علیه راجع به ایجاد مانع این هم برای حضرت امام روشن است که اگر کسی مضطر شد به ایجاد مانعی کالقهقهة فی الصلاة این مانعیت با رفع ما اضطروا الیه برداشته می شود، مشکل حضرت امام جائی است که مضطر شود به ترک جزء، در اینجا ایشان فرموده باز به نظر ما حدیث رفع مشکلی ندارد شارع وقتی می گوید رفع ما اضطروا الیه آیا اطلاقش این مورد را می گیرد یا نمی گیرد؟ اطلاق ما اضطروا الیه می گیرد اضطرار به ترک جزء را، اطلاق اثباتی در اینجا کشف می کند که این ترک جزء در حال اضطرار اثر تشریعی ندارد که شارع بیاید بگوید اعد صلاتک یا اقض صلاتک لانک ترکت السورة الفاتحة فیها، والا اگر رک این جزء در حال اضطرار اثر تشریعی دارد وامر به اعاده یا قضا به دنبالش می آید نباید بگویند رفع ما اضطروا الیه ومنطبق شود بر این ترک جزء.

 واین اشکال که اثر ترک جزء بطلان است وبطلان حکم عقل است وقابل رفع شرعی نیست، این را ایشان به عنوان مطلب دوم جواب داد که فرمود علاوه بر اینکه ما می توانیم بگوئیم اصلا رفع ما اضطروا الیه می آید اثر ترک جزء را که بطلان است بر می دارد، چون آن مطلب اول این بود که اثر تشریعی که وجوب اعاده یا قضاء است معلوم می شود برای این ترک جزء بار نشده والا چرا می گویند رفع مااضطروا الیه واطلاق شامل این مورد بشود؟ بیان دوم حضرت امام این است که بر فرض ترک جزء اثر تشریعی نداشته باشد اما اثر عقلی که دارد وهو البطلان چرا می گوئید که رفع اثر عقلی توسط شارع ممکن نیست، نخیر ممکن است به رفع منشأ آن، ورفع منشأش به این است که جزئیت این جزء را در حال اضطرار بردارد.

اقول: این فرمایش ناتمام است حالا ما از مبنای خودمان صرف نظر می کنیم که گفتیم رفع از عالم تبعه ومسئولیت است که یعنی مؤاخذه نمی نمی شود انسان، مؤاخذه نشدن این معنایش حکم به صحت نیست خوب یکبار دیگر بخوان، مؤاخذه نمی شوی که چرا نماز اول وقت که می خواندی اضطرارا در آن ترک کردی این جزء را ولی بعد از این نماز به تو می گویند هنوز امتثال نکردی امر به نماز مع فاتحة الکتاب را باید او را امتثال کنی، پس عدم مؤاخذه بر ان ترک جزء عن اضطرار مساوق با حکم به صحت نیست، حالا از آن مبنا غمض عین می کنیم بلکه طبق مبنای خود امام که رفع ادعائی بود یا مبنای بعضی مثل آقای خوئی که رفع را رفع از عالم تشریع می گفتند، ولی باز هم می گوئیم اولا: ظاهر حدیث رفع رفع امر ثقیل است چون گفته رفع عن امتی یعنی امر ثقیل را برداشتیم، البته نه اینکه رفع عنه استعمال نمی شود در ترخیص مثلا نه این مشکلی ندارد که یکی بیاید بگوید رفعنا عنکم حلیة شرب التتن، این غلط نیست، ولی ظهور سیاقی حدیث رفع به لحاظ امتنان وسیاق امتنان مخصوصا به قرینه عن امتی که سیاق تحبب وتلطف است این سیاق امتنان است سیاق امتنان هم یعنی چیزی که ثقیل است بر مکلف از او برداریم، ما عرضمان این است که کما قال الآخوند فی العجز عن الجزء که جزئیت وشرطیت ثقل آور نیست، فاقد الطهورین را چرا می گوئید نماز نخواند که نظر صحیح این است که فاقد الطهورین در داخل وقت نماز نخواند برای چی نماز بخواند، اینکه ما می گوئیم نماز نخواند این رخصتی است برای این فاقد الطهورین، این راحتی اش ناشی شد از شرطیت مطلقه طهارت از حدث در نماز، چون در حال عجز هم طهارت از حدث شرط است این شرطیت تسهیل آورد برای مکلف پس هیچ وقت شرطیت ثقل نمی آورد، آنی که ثقل می آورد امر تکلیفی است به مرکب مقید به این جزء آن امر تکلیفی که صل مع الطهارة، حدیث رفع باید بیاید این امر تکلیفی را بردارد نه اینکه برود شرطیت طهارت را بردار او که ثقل آور نیست، پس شرطیت انتزاع می شود از تلازم بین امر به مرکب وکون هذا الجزء متعلّقا لذلک الامر این تلازم است که از آن تعبیر می کنیم که کلما تعلق امر بالصلاة فالطهارة من الحدث متعلقة للامر الضمنی فیها، این می شود منشأ انتزاع شرطیت، خوب این قضیه شرطیه که ثقل آور نیست که هرکجا امر به نماز بود امر ضمنی به طهارت از حدث هم داریم در آن نماز، این اگر که ثقل آور نیست شاهدش هم این است که آن فاقد الطهورین بخاطر همین شرطیت مطلقه راحت شد رفت خوابید واصلا نماز نخواند، پس نسبت به اداء رخصت پیدا کرد( اینکه امر به قضاء مشقت می آورد که ربط به حدیث رفع ندارد آن یک خطاب مستقلی است)، پس بحث در این استکه شرطیت مطلقه طهارت از حدث انتزاع می شود از یک قضیه شرطیه که کلما کان هناک امر بالصلاة فالطهارة من الحدث متعلقة للامر الضمنی فیها، این منش انتزاع شرطیت مطلقه است اینکه ثقل آور نیست، آنی که ثقل آور است این استکه مولا بالفعل به من بگوید صل مع الطهارة وحدیث رفع امر ثقیل را بر می دارد یعنی می آید می گوید که شما الآن امر به صلاة مع الطهارة نداری اما ثابت نمی کند که امر به صلاة بدون طهارت داری، چون حدیث رفع رافع است واضع که نیست، حدیث رفع امر ثقیل را رفع می کند آن امر نفسی تکلیفی به صلاة مع الطهارة من الحدث را بر می دارد اما دلیل نیست بر اینکه وضع کند امر به صلاة فاقد طهارت را چون برائت از اکثر می گوید شما معذوری در مخالفت اکثر اما ثابت نمی کند امر به اقل را در صورت عدم اتیان اکثر.

ولذا به نظر ما حدیث رفع نمی تواند رفع کند جزئیت یا شرطیت یا مانعیت را، فقط حدیث رفع می آید آن امر به اکثر را آنهم در صورتی که شما مخالفت بکنی آن امر به اکثر را عن عذر یا عن اکراه یا عن اضطرار یا عن نسیان او را بر می دارد، این نکته را عرض کردم برای اینکه بگویم که آن عذرهای غیر مستوعب یعنی آن عذرهایی که در اول وقت هست ولی در اثناء وقت برطرف می شود اینها که منشأ مخالفت آن امر به صرف الوجود نماز مع الطهارة نیست، خوب آخر وقت نماز با طهارت بخوان، آنجایی که عذر پیدا می کنی مجبوری به خاطر عذر امر به اکثر را که امر به صلاة مع الطهارة است را مخالفت کنی که می شود عذر مستوعبِ تا آخر وقت آنجا امر به اکثر را شارع رفع می کند با حدیث رفع، اما دلیل ندارد که امر به اقل را بیاورد.